

با اجازه مافوق ترین نیروی قدرت و عظمت یک محیط سعادت درخشنده وحدت نوین جهانی

دوازده شهریور پنجاه و هشت

استاد مسعود ریاضی

فرمول و قاعده راستین

ایجاد وحدت انسانها

دیر زمانی است که حکمای عالیمقدار جهان بشریت درباره امت واحد و وحدت عالم انسانی، مدینه فاضله، حکومت ایده آل یا حکومت واحد جهانی، آرزوها کرده اند و طرحها داده اند. شاید بیش از چهل هزار سال از تاریخ پیدایش این ایده مقدس می گذرد. از چهار هزار سال قبل فلاسفه و حکیمانی در نقاط مختلف جهان برای ایجاد چنین وحدتی اقدام عملی نیز کرده و بپاخواسته اند. پیامبران الهی که خود را برگزیده عالم غیب و خدای یکتا می دانستند و به تاییدات ارواح و فرشتگان دلگرم بودند، خیلی قوی تر از فلاسفه و حکما در جاده وحدت بشری قدم زده اند. وحدت نوین جهانی برای اتحاد بشر از طریق وحدت یکتاپرستان و همبستگی پیروان ادیان الهی جهان، مدت چهل سال است می کوشد و در این عصر جامع ترین طرح و عالیترین نقشه را ارائه می دهد. در این مقال می خواهیم فرمول و قاعده کلی، علمی و حتمی ایجاد وحدت عالم انسانی را مطرح کنیم، قاعده ای که به هیچ وجه قابل تردید نیست.

هر یک از حکما و فیلسوفان برای رسیدن به این هدف مقدس و عالی طرحی داده اند، اما نقشه انبیا الهی واحد است. پیامبران در طول دوازده هزار سال تاریخ مدون دینی، با همه اختلاف اقلیم و فواصلی که مراکز ظهور آنها باهم داشته است، همگان بیش از یک طرح پیشنهاد نکرده اند، که ما امروز آن را تایید می کنیم. به این آیات کریمه از قرآن مجید توجه بفرمایید، این عبارات سردفتر مقالات انبیا هستند:

«قولوا لا اله الا الله تفلحوا» «الهمکم اله واحد» «قل هو الله احد» توجه داشته باشید، نمی خواهیم مسئله توحید را از نظر جهان بینی بررسی کنیم، بلکه در این مقاله، توحید از نظر ایدئولوژیکی برای ایجاد وحدت ابنای انسانی مورد بررسی است. به این مسئله کار نداریم که عالم، عالم وحدت است و خدای جهان یکی است، بلکه می خواهیم فرمول سعادت قوم انسان را ارائه دهیم. شاید خیلی از کسان باشند، به خصوص در این عصر که جهان بینی توحیدی را راه سعادت بشریت می دانند، اما به راستی فقط ادیان الهی را تقلید کورکورانه می کنند و خودشان آگاه نیستند، که چه حقیقتی را بیان می کنند.

پیامبران متفقاً گفته اند: «اگر می خواهید جامعه ای پر سعادت ایجاد کنید، یکتاپرست باشید.»

ما برای سعادت بشریت در سال پنجاه و پنج در مکتب روحی وحدت، حقیقتی را به عنوان طرح جامع و کامل سعادت فرد و جامعه ارائه دادیم. امروز در تعقیب آن حقیقت و در تفسیر آن عبارت و برای توجیه عشق می گوئیم: اگر ده نفر مرد و زن از نژادها و ملیتهای مختلف و با داشتن دین و ایدئولوژی های گوناگون، یک شخصیت را به حد پرستش دوست داشته باشند، به طور یقین می توان گفت، آنها با هم وحدت و همدلی پیدا کرده اند. آیا این واقعیت را آزمایش نکرده اید؟ به شرط آنکه عشق آنها نسبت به معشوق عشق باشد.

ما بین پرتوجویان که عاشق و متعهد هستند، چنین همدلی و وحدتی را احساس می کنیم. پس حال «الهمکم اله واحد» و «لا اله الا الله» موجب وحدت و سعادت است.

یکی بین و یکی گوی و یکی جوی بشو عاشق در این عالم به یک سوی

آیا شما پرتوجویان، حکمت نوین را دوست می دارید و پرستش می کنید، یا به پرتوبخش مکتب جذب شده اید؟ حضار همه متفقاً گفتند، که ما از طریق خواندن کتاب و مقاله جذب این مکتب نشده ایم، ما با مسعود ریاضی ملاقات کردیم و مجذوب او شدیم، در نتیجه همه فهمیدیم که وحدت نوین جهانی و حکمت نوین وجود دارد، بسیار خوب ما هم همین را می خواهیم.

من که سخنگو و انجلا دهنده وحدت هستم، مانند شما راه را یافتم، یعنی معتقدم که راه یعنی رهبر، الهه و معبود همان معشوق است، پس دیگر به دنبال خدا نگشتم، زیرا از سال چهل و شش خدای خود را در وجود رهنمون وحدت حشمت الله دولتشاهی (حشمت السلطان) یافتم. اما این دریافت پس از عاشق شدن به رهنمون حاصل گشت. تحقیق و مطالعه ای در کار نبود، صرفاً او تجلی کرد و من جذب شدم. عرفا به امثال من می گویند، مجذوب. سالک یعنی کسی که بر اثر طلب حق و ذوق و شوق و قالب راستین طلب، متمرکز شود و مغناطیس روح او جذب مغناطیس قوی تر می گردد.

اول باید آهنربا باشید، تا آهنربای بزرگتری را پیدا کنید. آهنربا که جذب آهنربا می شود، خود آهنرباست نه آهن، یعنی دارای قدرت مغناطیس است. مغناطیس کمتر آهن به مغناطیس بیشتر آهنربا جذب می شود و دو قطب غیر همنام یکدیگر را می گیرند یا می ربایند. اگر طالب نیستی، آهنربا نیستی و مغناطیس نداری. می دانید چه گفتیم؟ فوری در مغز شما استدلالهای وحدتی پیش نیاید، که بگویند هیچ ذره ای خالی از مغناطیس نیست، این حرف را قبول دارم، اما زمانی که مغناطیس وجود شما به صدها هدف مختلف متوجه و به سوی آنها جاریست، پریشان و پراکنده هستید.

اگر حال طلب حق در دل شما پیدا شود و به حد نصاب برسد و از همه کس و همه چیز قطع علاقه کنید و نیروی روح شما چون برق لیزر برای یافتن حق متمرکز گردد، آنگاه می توانید با رادار پر قدرت روان خود منبع مغناطیس زمان را که مظهر خداست، بیابید و به او جذب بشوید، من چنین شدم و برایم آن مقصود عالی حاصل شد.

به حشمت جذب شدم، در او ادغام و حل شدم، با او وحدت پیدا کردم و از جانب ذات و روان حشمت، مأموریت بیان حقایق علیای حکمت نوین را یافتم. من زبان حشمت شدم. سخنگوی وحدت نوین جهانی هستم و حشمت و حکمت نوین را انجلا می دهم، یعنی تفسیر و توجیه و روشن می کنم. معنی سخنگو، مبلغ و انجلا دهنده وحدت چنین است. پس اگر بشریت طالب حقیقت و حکمت نوین باشد، باید به من توجه نموده و این حقایق را از زبان من بشنوند.

گوینده وحدت شدم و ناشر حکمت بشنو ز من ای طالب حق درس حقیقت

شما که به من عاشق و جذب شده اید، هدف مشترک دارید و با هم وحدت و همدلی پیدا کرده اید. یک دل و یک زبان شده اید، یکی را دوست می دارید، به یکی عشق می ورزید، نسبت به یکدیگر حسادت و رقابتی ندارید، زیرا یقین دارید که معشوق شما را دوست می دارد، شما را پذیرفته است. دیگر چه می خواهید؟

رقابت و حسادت در صورتی است که انسان ایمان نداشته باشد. آدم بی ایمان حسود است. شخص موفق نسبت به کسی حسادت نمی ورزد. حسادت نشانه ضعف و عدم کامیابی است. هرگاه نسبت به خواهران و برادران وحدتی احساس حسادت یا رقابت کردید، بدانید عشق شما کم شده است. عاشق چنان در چهره معشوق مجذوب است، که کسی را نمی بیند تا با آن کس رقابت یا حسادت کند. عاشق همه عاشقان معبود خود را دوست می دارد و با آنها وحدت دارد.

مسلمانان واقعی که در عشق نسبت به خدای محمد یا خود محمد وحدت نظر دارند، یکدیگر را دوست می دارند، مقصودم مؤمنین است، مؤمنین راستین. «انما المؤمنون اخوه» اهل ایمان با یکدیگر برادر هستند. پس حال عاشقان را توصیف و تفسیر نمی کنم، به شما درس نمی دهم، زیرا عاشق نیازی به درس ندارد.

عاشق وجودش علم است، هیكلش معرفت است، آنچه می کند حق است، درست است، خطایی از او دیده نمی شود. مؤمن، موحد، خالص، به راستی پاک و خالص است. همه فکر و هم و غم او جلب توجه معشوق بسوی خود می باشد و وقتی به چنین یقینی می رسد، مدهوش می شود، زیرا به معشوق وصل گشته، جانهای آنها یکی بود و یکی شد، که جان همه، پرتویی از روح کلی عالم است.

او در جان و روح معشوق ادغام گشت و از کانال جان معشوق وارد دریای بینهایت روح الهی شد، چون در معشوق ادغام گشته دیگر چیزی از او باقی نمانده، که بخواهد احساس هستی و خودخواهی کند، او نمرده بلکه محو فنای نظر معشوق شده، او نابود نگشته بلکه هستی قویتری را احساس کرده، به قول سعدی:

یکی قطره باران ز ابری چکید
خجل شد چو پهنای دریا بدید
بجایی که دریاست من کیستم
گر او هست حقا که من نیستم

عاشق فنا شده در معشوق فقط معشوق را می بیند، یکتاشناس و یکتاپرست است. کس دیگری را احساس نمی کند تا با او رقابت و حسادت نماید. اصلا فرصت چنین کارهایی را ندارد، وحدتی شده و کثرت جهان را احساس نمی کند. اینست معنی وحدتی شدن، نه آنکه برگه ای را امضا کنند و بدون طی طریق و عشق ورزی در مؤسسه ای ثبت نام نمایند و خود را وحدتی بدانند.

همه بشریت باید به یک موجود عشق بورزند، تا وحدت پیدا کنند، تا از این اختلاف و دوگانگی و بیگانگی دست بردارند، تا کم و زیاد یکدیگر را احساس نکنند، که به حسادت و رقابت مبتلا شوند، همگان رهرو یک راه و عاشق یک رهبر و پیرو یک مکتب خواهند بود. وقتی چنین حالی در کره زمین ایجاد شد، قدرت هدایت الهی در وجود یک شخصیت روحی تجلی و ظهور کرده است. اینست معنی ظهور اعظم حجت خدا، که بشریت در انتظار آن دقیقه شماری می کند.

در چنین صورتی وحدت انسانها تجلی خواهد کرد، وگرنه با تبلیغ یک مرام و ایدئولوژی به علت اختلاف مکانیسم مغزها و کم و زیاد بودن سطح معرفت انسانها و اختلاف در نظرات و تفسیرها و توجهات همواره کثرت و نفاق و دوئیت، حتی دشمنی در جهان باقی خواهد ماند.

در انقلاب اسلامی ایران برای مدت سه ماه چنین وحدتی در جامعه ایرانی احساس شد. اکثریت قاطع ملت ایران از پیر و جوان و از هر مذهب و مسلک و مرام، همگان یک شخصیت را ستایش می کردند و با همه اختلاف در ایدئولوژی نسبت به هم مهربان بودند. ناظر بیطرف از دور ملت ایران را یکپارچه می دید، مثل اینکه همه واقعا خواهران و برادران مهربان یکدیگرند. ولی دیری نپایید که این وحدت به کثرت تبدیل شد و متفرق شدند، زیرا هدف آنها قبلا واحد بود و قصدشان پیروی از خمینی برای تغییر رژیم شاهنشاهی. چون رژیم تغییر کرد، هدف واحد به اهداف گوناگون تبدیل شد، در نتیجه همه فهمیدیم که گروهی از اینها عاشق خمینی نبودند، بلکه برای رسیدن به مقصدی واحد او را وسیله قرار داده بودند. نهضت اسلامی برای آنها پلی بود و چون از این پل گذشتند، دیگر برایشان مفهومی نداشت که پل را ستایش کنند.

همه رهروانی که از پل می گذرند همین حال را دارند، حتی پشت سرشان را هم نگاه نمی کنند که از پل و نردبان تشکر کنند. آگاه باشید، قصد ما از معشوق واحد چنین معشوقی نیست و کلمه طیبه «الهمکم اله واحد» پل پرستی را نمی رساند. بلکه گفتیم برای ایجاد وحدت بین یک ملت، معشوق واحد لازم است. عشق حقیقی و دیرپا، که آن معشوق هدف انسان باشد نه وسیله رسیدن به هدف. عشق به انسان کامل زمان، که طالبان و عاشقان بخواهند در او ادغام شوند و در حقیقت او بشوند، نه بوسیله او به هدفی دیگر برسند، چنین عشقی انسانها را به وحدت و همدلی می رساند.

این عقیده به عنوان یک تئوری شاید درست باشد، که یک شخصیت اگر همه افراد بشر را عاشق و جذب خود کند، وحدت انسانها حاصل می شود، ولی شاید قابل پیاده کردن نباشد، امروزه در حدود چهار میلیارد انسان با مکانیسمهای مختلف در روی زمین هستند. امکان ندارد همه آنها جذب یک نفر بشوند، زیرا اولاً سلیقه ها مختلف است، ثانياً مشایخ و اقطاب و بزرگان ادیان و رهبران مکاتب و شخصیتهای سیاسی و علمی در نقاط مختلف جهان، گروههای گوناگون را جذب خود کرده، و نمی گذارند که ملتها وحدت پیدا کنند و جذب یک مبدا بشوند.

این مطلب به عنوان یک ایراد جالب و ظاهرا وارد است. اما تئوری پیشنهادی من، چون در زندگی مردم جهان در سطحی همگانی آزمایش نشده، نمی توانم از نظر فلسفه تاریخ دلایل آزمایش شده ای ارائه دهم. اما بر اثبات آن برهانی دارم که قانع خواهید شد. وحدت عالم را که قبول دارید. طبیعت بینهایت ظاهرا دارای اجزا و کثرت است. ولی با همه رنگها و اجزای مختلفه، یکپارچه و به صورت وحدت اداره می شود. مطلقا اختلاف و بی نظمی در حرکات عالم نیست، به طوری که عالم به صورت یک بدن جلوه می کند. مثالی می زنیم تا از نظر تئوری برای شما روشن بشود، که اگر اعضای متفرقه به یک مبدا جذب شوند، باهم وحدت پیدا می کنند.

منظومه شمسی یک واحد منظم با اعضای مختلفه از پیکره عظیم عالم لایتناهی است. قبول دارید که این واحد دارای وحدت است؟ چگونه وحدت منظومه شمسی برقرار شده؟ زمین دارای کرات کوچکی است، به نام اقمار که همه عاشقان کره زمین هستند و دائما برگرد زمین می گردند که در حقیقت یک واحد را تشکیل داده اند.

متوجه اید چه گفتم؟ تعدادی عاشق دارای یک معشوق هستند، پس جمع آنها وحدتی است. شما در قیاس با جامعه، کره زمین را یکی از مشایخ یا اقطاب بدانید، که گروهی از مردم «اقمار» را جذب خود نموده اند، آیا در منظومه شمسی فقط این یک شیخ یا یک قطب وجود دارد؟ مسلما خیر، عطارد، زهره، زحل، نپتون و بقیه کرات زنده منظومه شمسی هر یک خود به اصطلاح جامعه شناسی و دین، پیشوا و قطبی هستند که گروهی را جذب خود کرده اند، آیا همه این کرات که هر کدام خودشان منظومه ای مستقل می باشند باهم وحدت ندارند؟

دقت کنید چه می گویم، وحدت این کرات در منظومه شمسی چگونه حاصل شده است؟ همه این کرات در عین حال که هر کدام منظومه خود را حفظ کرده اند و به اقمار خود توجه دارند، به خورشید عشق می ورزند، در نتیجه همه متمرکزند و اختلافی در ایشان پدید نمی آید که نظم و تعادلشان برهم بخورد.

آیا منظومه شمسی با اجزا و اعضای مختلفه وحدت کامل نیست؟ قطعاً جواب مثبت است. آیا به نظر شما لازم است، حتما یکی از اقمار زمین مثلا کره ماه دقیقا خورشید را بشناسد و به او عشق بورزد، یا عشق زمین به خورشید برای ایجاد این وحدت کافی است؟ یقین دارم، اگر تئوری مرا منکر باشید، نمی توانید وحدت منظومه شمسی و همبستگی کرات آن را منکر شوید، آیا به نظر شما نمی توان در جامعه بشریت چنین منظومه واحدی را ایجاد کرد؟

اگر شخصیتی خورشیدسان در جهان ظهور کند، و همه مشایخ و اقطاب و پیشوایان علمی و سیاسی را که کرات منظومه جامعه بشریت هستند، به خود جذب نماید، جامعه انسانی خود به خود وحدت پیدا خواهد کرد. اما چون از ابتدای پیدایش انسان در زمین تا این زمان چنین آزمایشی صورت نگرفته، تئوری پیشنهادی من به نظر شما عجیب می آید.

انبیا الهی برای ایجاد چنین وحدتی در یک منطقه از جهان اقدام کرده اند، ولی به علت عدم رشد و تکامل لازم و عدم اقتضای سرنوشت جهان تاکنون چنین وحدتی برقرار نگشته. ولی آتیه و سرنوشت جهان و تکامل زمان اقتضا دارد، که جامعه بشریت وحدت پیدا کنند و راه برقراری وحدت انسانها، پیاده شدن تئوری علمی مذکور است.

پس ما نگفته ایم که همه افراد بشر از هر دین و نژاد بدون واسطه و مستقیما جذب یک صدا و یک شخصیت بشوند، البته این عمل مقدور نیست. اما اگر یک شخصیت برجسته علمی و الهی همه بزرگان و روشنفکران جهان را از هر دین و نژاد بسوی خود جلب و جذب نماید، وحدت جامعه بشریت قطعی است. بدیهی است، که پیروان ادیان و مکاتب مختلف به دنبال پیشوایان خود جذب آن مبدا خورشیدصفت خواهند شد و من در صحت این عقیده هیچ شکی ندارم.